

## شعر روماني

سروده: النا رودیکا کاظمی

پیر می‌شوی و ترانه‌هایت نیز پیر می‌شوند  
 دیروز زیبا می‌سرودی، اما امروز ...  
 زمانی، ترانه‌هایت باغها را بهاری می‌کرد  
 و عاشقان تحسینت می‌کردند  
 اما امروز ...  
 چه کسی به استقبالت می‌آید؟  
 امروز، ترانه‌هایت به پایان رسیده است  
 و در ساز ناکوکت بیتوته کرده‌اند  
 هر آنچه می‌سرودی و دوست داشتی، ای آن مینو لسکو

خاموش! ... برنیاشوب خاطراتی را که خوابند  
 در تابوتهای آبی دیروزها  
 خاموش! ... شور سالهای رفته را از یاد ببر  
 بساز با فصل خزان (پاییز)  
 که خداوند مشعل جوانی را دست به دست می‌گرداند  
 و کس نخواهد توانست آن را پیش از آنچه که باید در دست نگاه دارد  
 بساز با فصل خزان (پاییز)! ای آن مینو لسکو

چگونه از یادت ببرم  
 وقتی از جنس شعری؟  
 نیازی به تشبیه نیست  
 از بس زیبایی  
 این روز خاکستری کافیست  
 وقتی چشمان تو روحم را می‌کاود  
 چنانکه شعر دیانا باربو

روز تولد  
 انگار صدای همه آدمیان  
 خوشبختی را برایم آرزو می‌کند  
 می‌خواهم جام شراب را بشکنم  
 و بماند فقط صدای موجهایی  
 که به سنگهای ساحل می‌زنند،  
 و مردی که در این ایوان خیالی می‌ایستد  
 لبخند غریبه‌ها هم جست‌وجویم می‌کند  
 می‌خواهم زندگی‌ام را بشمارم  
 نه به تعداد سالها بلکه به تعداد  
 شعرهایی که تا کنون نوشتم  
 شمعها را فوت کنم و بگویم:  
 - در من چرا این همه زیبایی زندانی (اسیر) است دیانا باربو

با بار سنگینی مجازات خواهم کرد شانه‌هایم را  
 با راهی طولانی پاهایم را  
 با عشق تازه‌ای قلبم را  
 با بلند شبی قطبی چشمهایم را  
 با کلمات بکر لبهایم را  
 با ریستن دوباره زندگی‌ام را  
 ما گریه کنیم برای نابینایان  
 یا آنها برای ما بگریند؟  
 محبتی که نصیبشان شده



تا این همه مناظر تلخ را نبینند  
خارجی سنگین برای دیدن می پردازیم  
شاید، شاید تاریکی اقبال‌یست برای انسان. لویجیان آوارامسکو



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی